

هر حکومتی سیمای بینش آن مردم است

تصور اجتماع، از آفرینش هستی، میدان گسترش اندیشه‌ی آن جامعه را مرزبندی می‌کند. یعنی انسانی که جهان هستی را مخلوق الله می‌داند، اندیشه‌ی او هم می‌تواند، با همین اصل، در میدان تنگ عقیده‌اش به گردش بپردازد. چون در این عقیده بر آغاز (خلقت) و انجام (نیستی، مرگ) هر پدیده‌ای پافشاری می‌شود این است که در بینش مسلمانان هم هر پدیده جدا از پدیده‌های دیگر است و راز هر پدیده را خالق، یا کسیکه از راه تقوا به خالق نزدیک شده باشد، می‌داند. برخلاف این عقیده، انسانی که آگاهانه پیدایش هستی را از بن کیهان، از هستی پیشینی که برای او ناشناخته است، می‌داند اندیشه‌ی او هم مرز و کرانه‌ای را نمی‌شناسد که از جنبش بازماند چون در این اندیشه هیچگاه پدیده‌ای از هیچ به وجود نمی‌آید و هرگز به هیچ نمی‌گراید (هر پدیده امتداد پدیده‌ی پیشینی است).

ساختار حکومتی که بر مردمی حکم میراند تصویری است که مردم از "خالق و مخلوق" دارند، حکومت حاکم بر محکوم. یعنی تصور مردم ایران از الله همان تصویری است که حکومت اسلامی از رفتار خود با مردم نمایان می‌سازد. هنگامی می‌توان از "بنیاد آزادی" سخن گفت که مردم خود را آفریده شده از آفرینندگان هستی بدانند یعنی انسان خود را آزاد، پیدایش یافته از پدیده‌های دیگر، روییده از تخمی خودرو بدانند، نه اینکه پیدایش او به خواست و اراده‌ی خالقی باشد. به زبانی ساده، انسان صاحب و والی و سرور ندارد بلکه خود روییده شده، زاییده شده، آفریده شده از پدیده‌های زاینده و روینده‌ی هستی است. او آزاد است بسان یک خوشه‌ی گندم یا یک پرنده، که به پیامبر و رهبری نیاز ندارد. انسان به هیچ خالقی یا آفریننده‌ی بدهکار نیست، او نه فرمانبر و نه فرمانده کسی یا کسانی است. این است که در فرهنگ ایرانیان آزردن هر جانی را آزردن آفرینندگان هستی می‌دانستند چون جانداران خود امتداد آفرینندگان پیشین و آفریننده‌ی جانداران آینده هستند. پرستش یا ستم بر پدیده‌هایی که انسان از آنها سرشته شده است پرستاری یا ستمکاری بر سر رشته‌ی انسان به شمار می‌آید.

آزادی مردم با فرهنگ آنها پیوند دارد نه با سیاست، سیاست با حکومت کردن پیوند دارد نه با آزادی. سیاستمدار خود را به عقیده‌های مردم پیوند می‌دهد تا بتواند بر آن مردم حکومت کند. گسستن مردم از عقیده‌ی خود یعنی رهایی اندیشه‌های مردم از کمند قدرتمندان. سیاستمدار توانایی و زمان آنرا ندارد که اندیشه‌ی مردمی را مهار کند تا آنها آنچه را که سیاستمدار می‌خواهد ببینند و همانگونه که او می‌خواهد ارزشیابی کنند. از این روی او خود را به عقیده‌ای، به بتی، به آرماتی که مردم به گرد آن چسبیده باشند، همانی می‌دهد تا مردم خود را در کمند او ببندازند. آنگاه سیاستمدار حکومت خود را در سایه‌ی آن عقیده، آن بت، آن آرمان بر مردم پیاده می‌کند. این است که سیاستمدار خواستار آزادی عقیده‌هاست تا گرداگرد هر نواندیشی تنیده و از گسترش اندیشه‌های آزاد جلوگیری شود. فکر سیاستمدار پیوسته در تلاش گردآوردن زور خود و پراکنده ساختن اندیشه‌های پیشرونده است.

سیاستمدار همیشه به دنبال شکار اندیشه‌های پیشرو است و هیچگاه پیشتاز اندیشه‌ای نیست. بنابراین یک اندیشمند تا زمانی می‌تواند زاینده و برانگیزنده‌ی اندیشه‌های تازه باشد که او وارد میدان سیاست نشده است و حتا آنگاه که مردم چرخ حکومت را به دست او بسپارند او از نواندیشی باز می‌ماند و با زور راه پیشرفت اندیشه‌های نوین را می‌بندد. آنکس که پیشرونده‌ی اندیشه است از پسماندگان فکری رنج می‌برد، چون او را از پیشرفت باز می‌دارند، ولی پسمانده همیشه از پیشروندگان بیزار است چون پیشرفت، ناتوانی او را آشکار می‌کند.

اندیشه‌ها پیوسته در برخورد بایکدیگر رشد می‌کنند، فرسوده می‌گردند، می‌زایند و پرداخته می‌شوند ولی بازدهی آن اندیشه‌ها هرگز درخور پیشدانی کسی نیست که او بتواند انبوهی از مردم را بسوی خود بکشد، ولی مردمی که به یک عقیده ایمان دارند پیشاپیش در بند احکام آن عقیده مهار شده هستند. کسی که ریسمان عقیده‌ی مردمی را در دست بگیرد می‌تواند از نیروی آن مردم برای پیش برد خواسته‌های خود سود ببرد.

بدیهی است که هرکس می‌خواهد برای بهبود زندگی خودش کوشش کند، نه برای زندگی کس دیگری یا برای

آرمانهای دور، ولی برای برخی جانفشانی در راه عقیده تنها راهی است که آنها بتوانند زهد و ایمان خودشان را نشان دهد تا در میان همکیشان ارجمند و گرامی بشمار آیند. هیچ سیاستمداری بدون جانفشانی پیروانش به حکومت نمی‌رسد و استوار بودن هر حکومت بستگی به شمار جان‌هایی دارد که در راه آن حکومت ریخته شده‌اند. این است که سیاستمدار به عقیده داشتن مردم نیاز دارد تا بتواند در سایه‌ی آن عقیده هر زشتی را زیبا و هر زیبایی را زشت نمایان سازد ولی مردم به داشتن عقیده‌ای نیاز ندارند. از این سبب است که روشنفکران سیاستمدار بیشترین نیروی خود را برای نگهداری عقیده‌های مردم به کار می‌برند. این نمونه سیاستمداران عقیده‌ی انسان‌را، نه خود انسان‌را، آزاد و پدیده‌ای مقدس جلوه می‌دهند تا هر کس را از نقد کردن عقیده بازدارند.

مردمی که به پیروی از عقیده‌ی خود، فرمانبردار سیاستمداری می‌شوند، با عقیده‌های دیگر پیکار یا جهاد می‌کنند، آنها از خود آرمان ویژه‌ای ندارند که روزی از رسیدن به آن آرمان شاد یا از نرسیدن به آن اندوهگین شوند. آنها عقیده‌ای که آنها به درستی نمی‌شناسند در پیکر فرمانروای خود می‌بینند. درست است که عقیده‌ی مردم با مرگ فرمانروای آنها از بین نمی‌رود ولی با مرگ پیشوا خشم و ستیزه‌جویی پیروان با دگراندیشان فروکش می‌کند. جهاد تنها با جهادگرانی که به گرد امامی جمع شده‌اند امکان پذیر است و گرنه انبوهی از مسلمانان که پراکنده هستند از کشتار دیگران پرهیز و حتا با کافرها همکاری و با آنها دوستی آغاز می‌کنند.

دین‌فروشان با خلق دوزخ و بهشت توانسته‌اند نیروی خرد مردم را در تاریکخانه‌ی ترس به بازی بگیرند. چون این دکانداران نیکی و بدی، راستی و کژی را با احکام دین می‌سنجند و پیروان آنها می‌توانند بازده یا سزای کردار خود را پس مرگ ببینند. از آنجا که بنیاد دین‌های ابراهیمی بر ترساندن مردم نهاده شده است، این است که، دین‌فروشان هر نافرمانی را نه تنها در دوزخ بلکه در همین زندگی سزاوار خشونت و آزار می‌دانند، هر وظیفه‌ای را از مردم نقد و بدون کاستی می‌خواهند، ولی پاداش ایمان و بندگی پیروان را به بهشت وعده می‌دهند. در حکومت‌های مردمان با ایمان، درست همین شیوه‌ی ترس و وعده‌های پوچ نقش اساسی دارند. مردم پیوسته در ترس و به امید بهبود امکان‌های زندگی سرگرم می‌شوند و کسی دهان به نکوهش بی‌دادگری باز نمی‌کند چون انتقاد از حکمرانان جرم است و مجازات می‌شود.

البته یهوه و الله هم بت‌های نادیدنی ولی خشمگینی هستند که دین‌فروشان تراشیده‌اند، تا پیوند مردم را با بت‌ها (خدایان) پاره کنند، تنها تفاوتی که با بت‌های مادی دارند این است که هر کس چهره‌ی این بت‌ها را در ذهن خودش تصویر می‌کند. مسجد، محراب، گنبد، کعبه، مقبره، امام، نور، آسمان و نقش‌های کاشی‌کاری مسجدها نشانه‌های تصویر الله هستند چون انسان چیزی را می‌تواند در ذهنش تصور کند که تصویری داشته باشد و انسان برای عبادت الله هم در ذهن خود به تصویر او نیاز دارد. این است که مسلمانان بیشتر سنگ و چوب مقبره‌ی کسی را عبادت می‌کنند تا بتوانند آسانتر تصویر معبود خود را تصور کنند.

دشمن نیرومندی که سرسختانه جلوی پیشرفت اندیشه‌ی انسان را گرفته است تصویری است که در ذهن او از، خودش، مخلوقی ناتوان و نادان در برابر، الله، خالق توانا و دانا کشیده شده است. انسانی که گناهکار است و از جنت رانده شده باید پیوسته از ترس جهنم بر خود بلرزد. بدیهی است که او چاپلوس، دروغگو، ریاکار، فریبکار و بزدل خواهد بود. در درازای تاریخ اسلام یک مسلمان با ایمان، حتا مسلمان بی‌ایمان (عارف)، یافت نمی‌شود که دستکم در برابر الله چاپلوس نباشد. یعنی هرگز یک راستگوی مسلمان یا یک مسلمان راستگو پیدا نخواهد شد. این است که بیشتر، والیان و پیروان اسلام، اسم یا لقب صادق، امین، معتمد، عادل، رحمان و رحیم به خود می‌هند تا با دروغ زشتی‌های خود را بیوشانند. نقش حکومت این مردمان هم از همین رنگ‌ها کشیده می‌شود یعنی مردم می‌پندارند که حکمرانان دانا، توانا، غضبناک، مکار و جبار هستند و البته مردم هم از آنها می‌ترسند.

می‌بینیم که یهوه و الله، با وجود این همه خشم و آزاری را که بر مردم وارد می‌کنند، در ذهن پیروانشان چندان زشت نیستند چون پیروان آنها از اندیشیدن در مورد تضادهای ذهن خودشان هم می‌ترسند. پیروان همیشه گناهکارند و باید خود را سزاوار شکنجه‌های دوزخ بدانند، آنها شکنجه‌هایی که از تصور انسان بیرون است عدالت خالق رحیم خود

می‌دانند. با اینکه کردار پیروان این دین‌ها نمایانگر ناباوری آنها به شکنجه‌های جهنمی است ولی ترس در آنها هنوز پرزور است و بیشترین آنها اندیشه‌ی خود را از بند این عقیده‌ها رها نساخته‌اند که بتوانند آزادانه در مورد پدیده‌ی اندیشه کنند آنها تنها از اطاعت اوامر خالق خود سرپیچی می‌کنند. این است مسلمانان به ویژه شیعه مسلک‌ها برای خودشان بت‌های دلال بسان امامان ساخته‌اند که خیلی ارزان و آسان مشکل جهنم را از سر راه بهشت بردارند.

مردمی که در این حکومت‌ها زیست دارند، در نظام کشوری هم دروغگو، چاپلوس، ریاکار هستند و همیشه با نیرنگ و پرداخت رشوه از اجرای قوانین سرپیچی می‌کنند ولی کمتر در گرفتن حق خود پافشاری دارند یا حق دیگری را گرامی می‌شمارند، چون هم ترسو هستند و هم ستمکار.

هر چند که، پروفیسور منوچهر جمالی در پژوهش‌هایش نشان می‌دهد، در فرهنگ ایران انسان از بن خدایان روییده است و پارگی میان انسان و خدا نیست. چون سرشت خدایی زاینده‌ی در آمیزش با مهر است و انسان هم از پدیده‌های هستی (خدایان) پیدایش یافته پس انسان بر اساس بن‌مایه‌ی خودش آزاد سرشته شده است و می‌تواند از راه خرد زندگی خود را سامان بخشد. ولی در بینش ایرانیان امروز الله جدا از هستی ولی صاحب جهان هستی است، او همسرشت مخلوق خود نیست ولی او سرشت پستی را به انسان داده است، او بدون کاستی ولی انسان تاریک و نادان است. این مخلوق گناهکار خود توانایی شناخت نیکی و بدی را ندارد و نیازمند رسول، خلیفه یا فقیه است.

نه تنها عذاب‌های جهنم بلکه هر رنج و ستمی که بر انسان وارد شود نشان حق و عدل الهی است. الله انسان اندیشمند را جاهل و مسلمان با ایمان را عاقل خلق کرده است. او برای اندیشمند، شکنجه‌های جهنمی و برای مسلمان مطیع، شیر و عسل بهشتی را وعده می‌دهد. الله از راه ترس و وعید هر اندیشه‌ای را، که اندکی فراتر از سیاهچال فکر او پرواز کند، نابود می‌سازد. او با شمشیر جهادگران چشمه‌ی خرد انسان را می‌خشکاند تا ایمان به اسلام زنده بماند. مسلمان باید شاد زیستن را زشت و بی ارزش بداند و از زندگی رنج ببرد تا پس از مرگ به سعادت برسد. کسیکه خرد او در چنین عقیده‌ای فرورفته است توان شناخت شادی، زیبایی و نیکی‌های همزیستی در راستی و آزادی را ندارد.

حکومت اسلامی چهره‌ی آشکار حکومت الهی است. مردم با ستمکاری و کردار انسان‌ستیز حکومت پیکار می‌کنند چون ستمی را که بر آنها می‌رود سزاوار خود نمی‌دانند ولی ستم کردن را حق حکومت می‌پندارند. می‌بینیم که احکام اسلامی، قانون اساسی حکومت اسلامی، نشان دهنده‌ی ستمی‌هایی هستند که بر پیروان عقیده‌های دیگر آورده می‌شوند ولی حتی کمتر روشنفکری به کردار بر ضد این ستمکاری به مبارزه برخاسته است. ستم کردن بر کافر حق است و مسلمانان ایران این ستمکاری در درزای هزار و چهارصد سال بدون شرم پذیرفته‌اند و حتی گاهی خود آنها هم در آزار و شکنجه‌ی کافران پیشدستی کرده‌اند.

دگرگون ساختن نام و نشان‌های آشکار حکومت در ایران در ماهیت حاکم و محکوم تغییری ایجاد نمی‌کند چون هر مسلمانی ماهیت خالق و مخلوق را به نام حکمت و اراده‌ی الله می‌پذیرد. هر حکومتی که، با بینش ایرانیان امروز در ایران، جایگزین حکومت اسلامی شود، حتی اگر مردم آزادانه آن حکمرانان را انتخاب کنند، زود انبوهی خودپرست و سودجو به آنها می‌پیوندند، انبوهی هم اندیشه‌ی خود را پیشنهاد می‌کنند، بدیهی است کسانی که همسوی حکمرانان گام می‌گذارند رستگار و سزاوار پاداش هستند و کسانی که سرکش و گستاخ باشند بر آنها ستم و آزار وارد خواهد شد. یعنی تا زمانی که مردم از شیشه‌ی تاریک ایمان خود به پدیده‌های هستی می‌نگرند چهره‌ی سازمان کشور، حکومت حاکم بر محکوم، همان تصویر خالق و مخلوق خواهد بود. به کردار همان است که تا کنون اسلام را پیش برده است یعنی غنیمت‌های جهادگران، که از راه ستمکاری بر دگراندیشان فراهم می‌شود، پاداش کسانی است که ایمان آورده‌اند.

حکومت در هر کشوری بازتاب عقیده و بینش آن مردم از پیدایش هستی به ویژه پیدایش انسان است. فرهنگی که پدیده‌های هستی را بخشی از رشته‌هایی پیوسته به هم می‌داند که آغاز و پایان آنها ناپیدا است. یعنی پیدایش هر

پدیده‌ای از پدیده یا پدیده‌های دیگر است و انسان هم بخشی از این رشته‌های بی سر و بن یا روییده از بن جهان هستی است. امتداد رشته‌ی هستی در امروز پیدایش جهان آینده است که انسان می‌تواند آفریننده‌ی نیکی‌ها و زیبایی‌ها یا بدی‌ها و زشتی‌های آن آینده باشد. در این جهان‌بینی یا در این فرهنگ است که انسان در همیاری و همپرسی به ساماندهی و کشورآرایی می‌پردازد. چون در این بینش کسی برتری بر دیگری ندارد و خرد مردم در برخورد اندیشه‌ها کارایی خواهد داشت. انسان‌ها که از هستی پدیده‌های دیگر آفریده شده‌اند نه تنها همه به هم پیوسته هستند بلکه همه با هر بخشی از جهان هستی چه جاندار و چه بی‌جان پیوند دارند. ستم ورزی و آزار یا آلوده ساختن هر پدیده‌ای در رنج بردن خود انسان‌ها آشکار می‌شود.

آنچه که ایرانیان بیشتر از هر چیز به آن نیاز دارند پاک سازی زمینه‌ی فرهنگی آنها از عقیده‌های برده پرور است. البته نوزایی و بازسازی فرهنگ خردگرای ایران، با این عقیده‌های آلوده کننده، در آغاز بسیار دشوار جلوه می‌کند ولی می‌بینیم که امروز انبوهی از جوانان ایران از الله و احکام اسلامی بیزار هستند و اندیشه‌ی خود را از بندهای پوسیده‌ی این عقیده‌ها جدا ساخته‌اند ولی از شوربختی امکان آشنایی آنها با یک بینش سازنده یا یک جهان‌بینی نوشونده بسیار ناچیز است، گرچه ریشه‌های این چنین فرهنگی هنوز در بن جان بیشتر ایرانیان نخشکیده است.

روشنفکران ایرانی باید دلیرانه شاخه‌های ترس را از زمینه‌ی خردکاربند مردم ریشه کن کنند تا هرکس بتواند آزادانه در هر موردی بیندیشد و بدون ترس بتواند اندیشه‌ی خود را بازگو کند. کار روشن فکر گسستن از عقیده‌های کهنه، شک کردن به معیارهای ناساز، جستن ارزش‌های نوین، اندیشیدن روشن، زاییدن اندیشه‌ی تازه، کاشتن و پرورش دادن هسته‌ی اندیشه‌هاست. کار روشن فکر سیاست بازی، بت سازی، بت شکنی، پیشدانی، مشکل‌گشایی و رهبری مردم نیست. روشن فکر می‌تواند بن‌مایه‌ی انسان بودن و آزاد اندیشیدن را به مردم نشان دهد تا مردم خودشان در همپرسی و آزمون گام به گام راه پیشرفت خود را به جویند. کسی نمی‌تواند بر اساس پیشدانی‌های الهی، بتی، حاضر یا غایب دشواری‌های اجتماع را شناسایی کند. چون ساختار دشواری‌های جامعه‌ی ایران در درازای تاریخ از همین بت‌تراشی‌ها و بت‌شکنی‌ها پایه گرفته‌اند. روشن فکر باید بداند انسان توانایی دارد که برای خودش بهزیستن و شاد زیستن را در همین جهان فراهم کند، بهزیستن و شاد زیستن تنها در همزیستی، مهرورزی و شادساختن همه‌ی پدیده‌هایی اجتماع پیدایش می‌یابد.

در اجتماعی که مردگان هزارساله بر مردم حکومت می‌کنند و مردم پس از مرگ به خوشنودی می‌رسند هرگز درون کسی به راستی شاد نخواهد بود چون هر شادی با اندوه گناه و ترس از عذاب دوزخ آلوده شده است. آنچه اندیشمندانی را پر ارزش می‌کند ارزش هسته‌ی اندیشه‌ی آنهاست. نام و نژاد یا عقیده یا پیوند انسان با بزرگ‌معبودی، پیشوایی، مرشدی، رهبری نشان ارزشمندی کسی نیست. ارزش خردمند در آنست که هسته‌ی اندیشه‌های زنده را در درون خود پیوراند و بارور سازد تا دیگران از میوه‌های آن اندیشه‌ها بهره‌مند شوند نه اینکه بسان سوداگران اندیشه‌ی را از دیگران بگیرد و به سود خود بفروشد.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دری‌افت باز تاب از دی‌دگاه خوانندگان:

درفش کایانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>